

# بررسی وابستگی «مسئولیت مدنی مبتنی بر تقصیر در پارادایم حق و عدالت» به متغیرهای فلسفی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۸/۱۲

مهدی غیاثوند\*

۲۴۱

## چکیده

در حوزه مسئولیت مدنی، دسته‌ای از نظریه‌ها مبنای تعهد به پرداخت خسارت را با توسل به ایده تقصیر معین می‌کنند. مسئله مشخص مقاله حاضر این است که تقصیرگرایی در تعیین مسئول، وابسته به کدام متغیرهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی است؟ با این قید که مسئله تنها در پارادایم حق و عدالت بررسی شده است. استدلال شده است که تقصیرگرایی: ۱. دست‌کم در برخی روایت‌هایش، مستلزم تصدیق انگاره اراده آزاد است؛ اما نه در تمامی روایت‌ها؛ یعنی می‌تواند نسبت به منازعات فلسفی در باب اراده آزاد و اختیار، علی‌السویه باشد؛ ۲. از مناقشات فلسفی در باب کنار هم قرار گرفتن انگاره موجبیت یا طبیعت‌چونان ماشین و طبیعی‌انگاری انسان، سخت متأثر است؛ ۳. به هنگام توأمان شدن با موضعی شناخت‌گرایانه، مستلزم واقعی‌انگاری است؛ و نه در تمامی روایت‌ها؛ ۴. به شرط نوعی‌سازی معیار تقصیر، مستلزم واقعی‌انگاری است اما تلازمی با انکار واقعی‌انگاری خام ندارد. به سخن پیراسته‌تر، نسبت به خام یا انتقادی بودن واقعی‌انگاری علی‌السویه است؛ اما با ناواقعی‌انگاری سازگار نیست؛ ۵. با اینکه تفسیر نوعی از تقصیر، به خودی خود مستلزم شناخت‌گرایی یا ناشناخت‌گرایی نیست، اما در پارادایم حق و عدالت مستلزم شناخت‌گرایی است.

**واژگان کلیدی:** مسئولیت مدنی، تقصیر، پارادایم حق و عدالت، اراده آزاد، رئالیسم، موجبیت.

\* عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی (mahdi.ghiasvand@khu.ac.ir).

## مقدمه

مبنای مسئولیت مدنی، آن چیزی است که به واسطه آن، مسئولیت در این حوزه از حقوق، معنا می‌یابد. فرض کنید شخصی با نام «الف»، عامل رفتاری باشد که زیانی یا ضرری را به شخص دیگری چون «ب» وارد می‌کند. اکنون این پرسش مطرح است که بر اساس چه مبنا یا قاعده‌ای می‌توان مسئول را بازشناخته و از لزوم پرداخت خسارت به شخص «ب» توسط شخص «الف» سخن گفت؟ به سخن دقیقتر، مبنای تعهد به پرداخت خسارت چیست؟ چرا «الف» مکلف به جبران است؟ آنچه در پاسخ به این پرسش ارائه می‌شود، مبنا یا قاعده اصلی مسئولیت مدنی است (برای مشاهده بحثی مفصل در باب ماهیت مسئله قاعده مسئولیت مدنی، ر.ک: حکمت‌نیا، ۱۳۸۶). موضوع اصلی ما در این مقاله، بررسی همین مبنای مسئولیت مدنی است.

برای اینکه هدف این پژوهش در پرداختن به این موضوع مشخص شود، باید دو دسته پرسش را به دقت از یکدیگر جدا کرد: (۱) پرسش‌های حقوقی و (۲) پرسش‌های فلسفی. این حقوقدانان است که باید پاسخ دهد، هدف مسئولیت مدنی چیست یا چه باید باشد؟ انواع زیان کدام‌اند؟ کدام رفتار عمدی محسوب می‌شود؟ اساساً در کجا باید وضعیت ذهنی عامل یک رفتار زیانبار را لحاظ کرد یا نکرد؟ از چه طرق یا ابزاری باید برای احراز مسئولیت استفاده کرد؟ مسئولیت عامل تا کجاست؟ اگر عاملیت مشترک بود، نحوه توزیع مسئولیت چگونه باشد؟ سازوکار جبران توسط مسئول چگونه باید باشد؟ نقش زیان‌دیده در ایجاد و یا زمینه‌سازی برای ایجاد زیان توسط عامل زیان چگونه باید تحلیل شود؟ قاعده مسئولیت مدنی یا مبنای آن چه باشد؟ اصلاً برگزیدن یک مبنا یا قاعده محوری کارگشا است و یا برگزیدن قاعده باید پدیده‌ای سیال و بافتمند باشد؟ ... (برای دیدن نمونه‌های بسیار روشن از پاسخ‌گویی کاملاً حقوقی به این پرسش‌ها، ر.ک: Cooke, /Elliot and Quinn, 2017, 2009).

پاسخ به پرسش‌های یادشده، اولاً و بالذات بر عهده فیلسوف نیست. اما گاهی و از دیرباز، فیلسوفانی بوده و هستند که با اتکا و به‌واسطه انگاره‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود، به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند (ر.ک: صانعی، ۱۳۹۵) تاریخ آنچه عموماً فلسفه حقوق هنجاری یا گاهی حقوق فلسفی نامیده می‌شود، مملو است از تلاش برای پاسخ‌دهی به پرسش‌های حقوقی و یا وضع قواعدی که مستقیماً و منطقی‌مستلزم پاسخ حقوقی خاصی به این پرسش‌ها هستند (ر.ک: Huntington, 1980). به نظر می‌رسد که حقوق فلسفی نام درخورتری برای چنین تلاش‌هایی

باشد. چراکه پرسش‌ها اساساً حقوقی‌اند و فیلسوف به اتکای مبانی فلسفی مختار خود و حتی با شیوه‌ای فلسفی، نهایتاً به همین پرسش‌های حقوقی پاسخ می‌دهد.

اما رویکرد فلسفی دیگری هم به همین پرسش‌ها وجود دارد که به هیچ‌عنوان درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها بر نمی‌آید. به‌همین دلیل نمی‌توان آن را حقوق فلسفی خواند. این رویکرد، نه تنها پاسخی هنجاری به این پرسش‌ها نمی‌دهد، بلکه به هیچ‌عنوان حتی در پی ارائه هنجارهای پشتوانه‌ساز برای حقوقدان هم نیست. فلسفه در این معنا، به معنای گونه‌ای فعالیت روشنگرانه است. فعالیت‌های فلسفی که البته می‌تواند حقوقدان را به آنچه می‌کند و آنچه می‌اندیشد بیشتر واقف سازد. این توانایی دقیقاً به این نکته برمی‌گردد که خروجی چنین تحلیل‌هایی، صرفاً بدست‌دادن یک کروکی فلسفی است از آنچه در حوزه انتخاب‌های حقوقی می‌گذرد؛ و نه تصدیق یا تکذیب انتخابی خاص و نه حتی پیشنهاد یک انتخاب (Conry and see: Beck-Dudley, 1993).

مواجه ما در این مقاله با موضوع اصلی، دقیقاً با چنین رویکردی صورت گرفته است. مسئله این مقاله به‌طور مشخص: تعیین مبنای تعهد به پرداخت خسارت، وابسته به کدام متغیرهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی است؟ دست‌یابی به این هدف، وابسته است به این است که بینیم نظریه‌های موجود، هر یک چگونه این مبنا را معین ساخته‌اند. پس از آن باید دید که هرکدام از آن مبنایی‌ها، وابسته به کدام متغیرهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی هستند. نهایتاً می‌توان پاسخ داد که تعیین مبنای تعهد، آیا اساساً وابسته به متغیرهای فلسفی هست یا خیر و اگر هست، کدام متغیرها و چگونه.

اگر برای هر ایده حقوقی، سه مبنای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی در نظر بگیریم، در هر بخش ابتدا مروری بسیار کوتاه بر ایده محوری با لحاظ مبنای اخلاقی آن داشته‌ایم - به جهت رابطه تنگاتنگ و مستقیم اخلاق و حقوق - و سپس در دو بخش‌هایی جداگانه، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را واکاوی کرده‌ایم. نکته پایانی اینکه با لحاظ گنجایش یک مقاله، تقصیرگرایی را تنها در پارادایمی که می‌توان «حق و تکلیف و عدالت» اش نامید، بررسی کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

۱. در تفکیک این دو پارادایم، از مقاله کلمن (Coleman, 2015) الهام گرفته شده است.

## ۱. تقصیرگرایی

گاهی پاسخ‌ها به پرسش از مبنای مسئولیت مدنی، کاملاً بر محور مفهوم تقصیر (Fault) می‌گردند. چرا از حرمت اضرار، میتوان یا باید نتیجه گرفت که جبران خسارت بر عهده من است؟ به بیان دیگر، منشاء تعهد به پرداخت خسارت چیست؟ پاسخ تقصیر گرایان به این پرسش این است که «چون شما مقصر هستید و حق این است که مقصر جبران خسارت را بر عهده گیرد». مجموعه نظریه‌هایی که به نوعی تقصیر را شرط کافی و البته شرط لازم ایجاد مسئولیت شمرده و مسئولیت مدنی بدون تقصیر را بر نمی‌تابند را می‌توان در یک دسته جای داد و عنوان «تقصیرگرایی» را بر آن نهاد. به تعبیر یکی از حامیان این ایده، «هرجا که مسئولیت بی‌تقصیر پذیرفته شود، یک بی‌عدالتی اجتماعی رخ می‌دهد؛ این حکم در حقوق مدنی همانند این است که در حقوق کیفری بیگناهی مجازات شود» (به نقل از: کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص ۱۷۳).

خلاصه آنکه مسبب یک حادثه زیانبار، مسئول نیست، بلکه این شخص مسبب مقصر است که مسئول است. پس می‌توان گفت که شخص مسبب مقصر هم ارز شخص مسئول است. یا اگر گزاره «الف مقصر است» را با P و گزاره «حق این است که جبران خسارت بر عهده الف است» را با Q نشان دهیم، شکل دوشروطی و صوری قاعده مسئولیت مدنی را می‌توان به این شکل نوشت:  $P \equiv Q$ . با این وصف، در فرایند شناخت مسئول، تمرکز اصلی باید بر شخص واردکننده زیان باشد. نخستین عاملی که باید بررسی شود این است که آیا حقیقتاً او علت زیان بوده یا خیر. تنها با فرض احراز رابطه سببیت است که می‌توان سخن از عنصر تقصیر به‌عنوان مبنای مسئولیت مدنی در میان آورد.

## ۲. تقصیر در پارادایم حق و تکلیف و عدالت

در شکل کلاسیک تقصیرگرایی، مفهوم تقصیر با مفاهیمی چون گناه و کیفر گناه، خطا، سرزنش پذیری اخلاقی، سوء نیت و عمل ناپسند گره خورده و رابطه تنگاتنگی دارد (see: Owen, 1995). البته ناگفته باید پیدا باشد که تمامی این مفاهیم، به مانند خود مفهوم تقصیر، در فضایی حقوقی مطرح بوده و در معنای حقوقی شان مد نظر هستند. برای نمونه، هنگامی که از خطا یا گناه سخن در میان است، مقصود معانی دینی یا اخلاقی آن‌ها نیست. بلکه گناه یا خطا به معنای تخطی از قواعد

حقوقی و قانون است. خطا کار یا گناه کار، کسی است که قاعده‌ای حقوقی را نقض کرده و قانون را پایمال ساخته است. حتی مفاهیمی چون سرزنش‌پذیری نیز نه از جهاتی همچون جهت روانشناختی و نه حتی دقیقاً آنچنان که در اخلاق مد نظر است، بلکه از جهت نقش احتمالی‌شان در تعیین مبنای مسئولیت حقوقی در این فضا مطرح‌اند.

به سخن دقیق‌تر، تقصیر و تمامی مفاهیم همبسته آن، باید در نسبت با سه مفهوم بنیادی و پارادایمی حق، تکلیف و عدالت معنا و تعبیر شوند. گناه و خطا به معنای نقض حق مشروع و قانونی دیگری است. سرزنش‌پذیری جایی وارد بحث خواهد شد که شخص مکلف، تکلیف خود، گاه در فعل و گاه در ترک فعل، فروگذارد و کاهلی کند. در حوزه مسئولیت مدنی، دقیقاً به این معنا که فرو گذاشتن تکلیف، منجر به زیان دیگری شود. پسند و ناپسند یک عمل، صرفاً در گرو حقوق و تکالیف اشخاص است. نهایتاً، هدف تمامی این کندو کاوها، ایجاد عدالت است.

اما چنانکه فوراً به ذهن می‌رسد، دآوری در باب تقصیر، به جهت وجود ملاحظات گوناگون و پرشمار؛ مانند کودک و خردسال بودن عامل، ..... با دشواری‌های بسیار و گاه گریزناپذیری روبرو است. دشواری‌هایی آنچنان شدید، که بسیاری را به فراتر رفتن از مرزهای تقصیرگرایی سوق داده است. برخی از مهم‌ترین ملاحظات یا به دیگر سخن، شرایط زمینه‌ای که به شدت بر تعیین ماهیت قاعده مسئولیت مدنی در این پارادایم تأثیرگذارند، عبارت‌اند از وجود اراده، وجود آگاهی یا التفات عامل به فعل و نتایج زیانبار آن (Intention)، وجود سوء نیت عامل و یا بی احتیاطی او (Negligence). نکته مهم دیگر به این پرسش باز می‌گردد که تقصیر را در عامل (Fault in Agent) باید جستجو کرد و یا این افعال هستند که تقصیرآمیزند (Fault in Act). در ادامه، تلاش خواهیم کرد تا نظریه‌های تقصیرگرا را بر اساس تعبیر مختلفی که بر اساس مجموعه ملاحظات یاد شده از تقصیر به عمل آمده است، در دو دسته کلی و به‌طور بسیار خلاصه مرور کنیم تا امکان راهیابی به بحث از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی این نظریه‌ها را بیابیم.

۱. تقصیر در عامل: در طیفی از نظریه‌های فلسفی در باب ماهیت مبنای مسئولیت مدنی، تقصیر به‌عنوان مبنای مسئولیت مدنی، مبتنی بر خطای عامل است. به دیگر سخن، بیش از مفهوم تقصیر، مفهوم مقصر پررنگ بوده و هدف باید بازشناسی مقصر باشد. در چنین شرایطی، طبیعی است که آنچه در تشخیص مسئول، محوریت می‌یابد، شرایط زمینه‌ای مربوط به عامل است. در میان این شرایط زمینه‌ای، مطمئناً مبنایی‌ترین و مهم‌ترین شرطی که باید نقشش در تعیین مسئول

لحاظ شود، آگاهی است. از این جهت با لحاظ عنصر شناخت و آگاهی، می‌توان میان افعال زیانبار آگاهانه و ناآگاهانه تفاوت قائل شد. بدین معنا که با فرض وجود رابطه سببیت یا علیت میان یک فعل مشخص و یک زیان مشخص، باید دید که آیا فعل عامل، از روی عمد و التفات (Intentional) بوده یا غیرعمدی بوده و واردکننده زیان ملتفت زیانباری فعل خود نبوده است. نکته دیگری که در اینجا وجود دارد این است که آیا اساساً واردکننده زیان امکان التفات و آگاهی از آنچه می‌کرده است و نتایج زیانبار فعل خود داشته است یا خیر.

آگاهی عامل به آنچه می‌کند و لوازم زیانبار رفتار خود، بنیادی‌ترین ملاحظه در تشخیص تقصیر در عامل است. چراکه مؤلفه‌هایی چون اراده نیز وابسته به آگاهی‌اند. اساساً در جایی که آگاهی نباشد، رفتار ارادی و اختیار که به معنای آزادی اراده است معنایی نخواهد داشت. البته واضح است که آگاهی به تنهایی مفید اراده و به تبع آن اراده آزاد نیست. عنصر دیگر، آزادی است که نهایتاً در کنار آگاهی، ارادی بودن یک رفتار منتهی به زیان را در حوزه حقوق معنا می‌کند. آگاهی و اراده آزاد، زوج مفهومی است که عامل مختار را معنا می‌بخشد. اساساً عمدی بودن زیان رساندن هم فقط در جایی می‌تواند معنا داشته باشد که عامل مختاری در کار باشد.

بر اساس یک تفسیر، تقصیر در جایی می‌تواند مطرح باشد که عامل از سر آگاهی و با التفات به لوازم زیانبار فعلی، آن را مرتکب شود. بنابراین، مقصر همان عامل فعل آگاهانه زیانبار است. توافقی عمومی و تاریخی وجود دارد که تقصیر در این معنا؛ یعنی به‌طور خلاصه‌تر در معنای تعمد، شرط کافی ایجاد مسئولیت مدنی است. نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره کرد آن است که علاوه بر تعمد، نیت عامل هم می‌تواند به‌عنوان یک ملاحظه مطرح باشد. گاهی عامل، با سوءنیت و از سر آگاهی و عمداً زیانی را به دیگری وارد می‌سازد. بدین معنا که ممکن است عامل، عمداً زیانی را به زیان‌دیده وارد ساخته باشد، اما الزاماً سوءنیت نداشته باشد. برای مثال، فرض کنید شخصی از سر احساس مسئولیت بسیار و یا از سر محبت، با مشت به صورت دوستش بکوبد و بینی او را بشکند. با این توجیه که اگر مبادرت به این کار نمی‌کرد، دوستش به‌قرار ساعت ۱۰ صبحش با خریدار اتوموبیلش می‌رسید و به نظر ضارب، این معامله به ضرر دوست تمام می‌شد. در این شرایط، ما با عاملی سروکار داریم که کاملاً عمدی و البته بدون سوءنیت، مرتکب فعلی زیانبار شده است.

اکنون می‌توان دقیقتر محدودترین معنای تقصیر را معرفی کرد: فعلی زیانبار که عامل آن عمداً و

از سر سوءنیت مرتکب آن شده باشد. تمامی نظریه‌های مسئولیت مدنی، بر سر مسئول شناختن چنین عاملی اتفاق نظر دارند. اما درست در همین نقطه، مشکلات هم آغاز می‌شوند. مشکلاتی که دست‌کم در فضای حقوق معاصر، تمامی نظریه‌های متنوع در باب مبنای مسئولیت مدنی را می‌توان به نوعی واکنشی به آنها دانست. واکنش‌هایی که طیفی از مواضع را در بر میگیرند، از جرح و تعدیل و حک و اصلاح تقصیرگرایی تا گذر از آن به نفع مسئولیت محض و یا برگرداندن منشاء مشکلات به مفاهیم محوری و پارادایمی طرح ایده تقصیرگرایی.

یکی از این مشکلات، به دشواری و گاهی غیرممکن بودن تشخیص نیت عامل برمیگردد. ممکن است در مواردی تشخیص نیت عامل یک فعل زیانبار چندان دشوار نبوده و میسر باشد. اما نه تنها همواره این گونه نیست، بلکه به نظر می‌رسد که سخن دقیق‌تر آن است که اغلب چنین تشخیصی میسر و ممکن نیست. اهمیت این نکته وقتی نمایان‌تر می‌گردد که در این محدودترین معنای تقصیر، مسئولیت مقصر می‌تواند جنبه کیفری هم به خود بگیرد و از این جهت دشواری‌ها را پررنگ‌تر سازد.

دیدگاه کمی پهن دامنه‌تر در باب تقصیر، می‌تواند ایده سوءنیت را کنار بگذارد. در این صورت فعل زیانبار آگاهانه، مسئولیت آور خواهد بود. اما مشکل دیگری که در اینجا سرباز می‌کند، این است که در شرایط حسن نیت، آنکه به نیت ثواب کاری کرده، مسئول خواهد بود و باید متحمل زیان باشد و این می‌تواند از نظر اخلاقی تا حدودی چالش برانگیز باشد. دست‌کم در ظاهر، مسئولیت حقوقی راه خود را با این موضع‌گیری از مسئولیت اخلاقی جدا می‌کند. البته مشروط به اینکه دوستی‌های اصطلاحاً «خاله خرسه ای» را به لحاظ اخلاقی شایسته ملامت و سرزنش ندانیم. که اگر بدانیم، همچنان مسئولیت حقوقی و اخلاقی همراه خواهند بود.

اما مشکل سوء نیت، تنها مشکل همراهی یاد شده نیست. آنچه که در دعاوی حوزه مسئولیت مدنی پیش می‌آید، عمدتاً زیان‌هایی هستند که عدم سوءنیت آشکار است و خطا به بی احتیاطی عامل بر می‌گردد. در حقیقت، عامل هیچ عمد و نیت پیشینی برای وارد ساختن زیان ندارد، اما یا به اندازه کافی احتیاط به خرج نمی‌دهد و یا فاقد مهارت‌های لازم برای فعلی خاص است که فعل او را تبدیل به فعل خطرناک می‌کند. در هر حال، عمدی در کار نیست.

اگر عامل از روی عمد و با آگاهی التفات خسارتی را وارد کرده باشد، بی‌درنگ باید او را به جهت تقصیری که دارد، مسئول جبران خسارت دانست. اما اگر عمدی در کار نبوده و به‌گونه‌ای فقر

اطلاعات و یا هر عامل شخصی دیگری، فعل را به یک فعل زیانبار تبدیل کرد، باید دید که آیا ازسوی او بی احتیاطی (Negligence) هم صورت گرفته است یا خیر. یعنی فاعل فعل زیانبار، نه از سر سوءنیت و نه حتی با نیتی خیر و از روی آگاهی، بلکه از سر بی احتیاطی مرتکب فعلی می شود که یا به صورت مستقیم موجب خسارت بر دیگری میشود و یا به صورت غیر مستقیم. یعنی خسارت آمیز بودن ویژگی ذاتی فعل او نیست، بلکه خسارت عارض بر فعل او می شود. مثلاً باغ خود را آبیاری می کند. اما مسیر آب را از کنار دیوار همسایه برده و این موجب فروریختن و خسارت به دیوار همسایه می شود. در این حالت او مقصر است چون بی احتیاطی کرده است. اما سوء نیت نداشته است.

در چنین شرایطی منطقی دو گزینه پیش روی ما قرار خواهد داشت. یا باید بر سر همان معنای محدودتر ایستاد و به دلیل فقدان سوءنیت، عامل را مسئول نشناخت. یا آنکه چتر مفهومی تقصیر را بازتر کرد.

این پهن ساختن دامان مفهوم تقصیر، می تواند همراه با پهن ساختن دامنه مفهوم مسئولیت اخلاقی و گسترده ساختن و یا گسترده دیدن آنچه که می تواند ملامت و سرزنش در پی داشته باشد صورت بپذیرد، که در این صورت همچنان همراهی مسئولیت اخلاقی و حقوقی را در پی خواهد داشت. گزینه دیگر در شرایطی پیش خواهد آمد که به هر دلیل، عامل را بابت بی احتیاطی و یا فقدان مهارت های لازم در فعلی خاص که منجر به زیان شده است، مستحق ملامت و شایسته سرزنش ندانیم. در این صورت راه مسئولیت اخلاقی و حقوقی از یکدیگر جدا خواهد شد؛ چراکه فرض عدم احراز مسئولیت مدنی پیش از این کنار گذاشته شده بود. بنابراین عامل فعل زیانبار ناشی از بی احتیاطی، مسئول است. به این دلیل که مقصر است و به این دلیل مقصر است که مرتکب خطای بی احتیاطی شده است؛ هر چند بی احتیاطی از منظر اخلاقی شایسته سرزنش نبوده و به لحاظ اخلاقی مسئولیت آور نباشد.

آنچه در بند پیشین در باب بی احتیاطی و نسبت آن با مسئولیت مدنی آمد، شکل بسیار ساده شده و شاید بیش از حد ساده شده بحث است. اگر هیچ نوع بی احتیاطی صورت نگرفته نباشد، بر اساس این تلقی از تقصیر، عامل زیان مقصر نیست و از حرمت زیان نمی توان به مسئولیت او پل زد. اما اگر رفتار غیر عمدی و از سر بی احتیاطی باشد، باید دید که تا کجا یک رفتار از سر بی احتیاطی را می توان تقصیر به شمار آورد. اصلاً بی احتیاطی یعنی چه؟ فارغ از اینکه چه معیاری



برای تشخیص اینکه کدامین بی احتیاطی تقصیر به شمار می آید، نهایتاً نباید از خط قرمز این تلقی از تقصیر عبور کرد.<sup>۱</sup> فقط در مواردی شخص را می توان واقعاً مقصر شناخت که قصور شخصی در او احراز شود. اما مشکل اینجاست باز هم عناصر شخصی در تعیین آنچه شرط احتیاط به شمار می آید دخیل خواهد بود. چراکه عنصر بنیادین آگاهی، این بار از شکاف امکان تأکید عامل بر اینکه نسبت به برخی لوازم زیانبار ناآگاه بوده و اگر آگاه می بود، احتیاط را به گونه دیگری معنا کرده و عملش بر خلاف احتیاط نمی بود.

### ۳. احراز تقصیر در عمل و نه عامل

مشکلات متعددی که بر سر راه تشخیص تقصیر در عامل وجود دارد، به ویژه در موارد بی احتیاطی و افعال زیانبار غیر عمدی، برخی از تقصیرگرایان را به این سمت سوق داد که از معیارهای غیرشخصی یا نوعی برای تشخیص تقصیر استفاده کنند (در متون حقوقی در حوزه مسئولیت مدنی و حتی در آثار فلسفی در این حوزه، عمدتاً به جای تعبیر غیرشخصی، از تعابیر عینی استفاده می شود. با توجه تعدد معانی تعبیر عینی، به نظر می رسد که اینچنین کاربردی، رهنز باشد. در بخش مبانی معرفت شناختی، به تفصیل در بررسی نسبت عینیت و تقصیرگرایی در این باب سخن خواهیم گفت). شخصیت که کنار گذشته شود، ما با عامل نوعی و انسان نوعی طرف خواهیم بود. طبیعتاً آنچه که از انسان نوعی می تواند در تحلیلهای ما در دسترس باشد، رفتار او است. به این ترتیب، به تدریج فضا طوری رقم خورد که تقصیرگرایان به دنبال احراز تقصیر در رفتار باشند.

رفتار به مراتب از عامل، قاعده پذیرتر است. دو ایده مشهور پدر خوب خانواده و انسان معقول، نمونه های روشنی از بدست دادن مجموعه ای از چنین قواعدی هستند (ر.ک: بادینی، ۱۳۸۴). بر اساس نظریه انسان معقول، رفتار به لحاظ مدنی مسئولیت آور، رفتاری است که با رفتار یک انسان معقول در شرایط مشابه، انطباق نداشته باشد. بر اساس نظریه پدر خوب خانواده، رفتار به لحاظ مدنی مسئولیت آور و تقصیرآمیز، رفتاری است که «بر خلاف آنچه که باید انجام می شد. قاضی رفتار واردکننده زیان را با رفتار کسی که به درستی عمل می کند مورد مقایسه قرار می دهد. این

۱. برخی حقوقدانان اساساً ورود به چنین مباحث را خطا دانسته و اساساً بنیاد حقوق در حوزه بی احتیاطی را متافیزیکی قلمداد نمی کنند (ر.ک: Gardner, 2017).

انسان فرضی، درستکار و چابک معمولاً پدر خوب خانواده نامیده شده است ... کسی که مثل پدر خوب خانواده عمل نکند، مقصر محسوب می‌شود» (به نقل از: بادینی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۴).

در این نظریه‌ها، معیار تشخیص تقصیر، از حصار شخص و ذهنیت او رها می‌شود. اما آیا این رهایی، به منزله کنار رفتن عنصر سرزنش پذیری و نقش مبنایی مسئولیت اخلاقی در تعبیر مفهوم تقصیر است؟ به نظر می‌رسد که الزاماً و تحت هر شرایطی چنین نیست. در واقع، پاسخ به این پرسش تا حدود زیادی وابسته به تصویری است که از ماهیت و شرایط احراز مسئولیت اخلاقی داریم.

آنچه که از جابجایی معیارهای نوعی و شخصی برمی‌آید، کنار رفتن منظر درونی در تشخیص خطای اخلاقی است و نه اصل خطای اخلاقی. بدین معنا که گاهی شما از منظر خود و بر اساس ملاک‌های شخصی به داوری اخلاقی رفتار خود می‌پردازید. گاهی به همین پدیده از منظر بیرونی نگریسته شده و دیگران در باب اخلاقی بودن یا نبودن رفتار شما داوری می‌کنند. حال اگر اگر انتخاب ما در تعیین ملاک نهایی اخلاقی بودن یک فعل، گزینه نخست باشد، می‌توان نتیجه گرفت که با جابجایی معیارهای نوعی و شخصی در حوزه مسئولیت مدنی، به علاوه درونی‌سازی معیار تشخیص خطای اخلاقی و سرزنش پذیری، راه مسئولیت اخلاقی و مسئولیت مدنی از یکدیگر جدا خواهد شد. بدین معنا که ممکن است فعلی از نظر شخص شما غیر اخلاقی نبوده، شایسته سرزنش نباشد و شما خود را بابت ارتکاب آن ملامت نکرده و وجدان شما را آزار ندهد، اما در دیده دیگران و از منظر بیرونی، درست خلاف این موارد صادق باشد. بدین ترتیب، شما خود خود را در قبال پیامدهای زیانبار احتمالی فعل خود مقصر و بنابراین مسئول نمی‌دانید. چراکه به لحاظ اخلاقی خود را مسئول نمی‌دانید. در مقابل، به جهت اینکه معیارهای نوعی، شما را از نظر حقوقی مسئول می‌دانند، جبران خسارت را بر ذمه شما می‌دانند. اما در صورتی انتخاب ما در حوزه مسئولیت اخلاقی، برونی‌گرایی باشد، مسئولیت اخلاقی و حقوقی همچنان هم مسیر خواهند بود. بدین معنا که یک ملاک واحد، عدم انطباق رفتار شما با رفتار یک شخص معقول و یا پدر خوب خانواده، باید موجب شرمساری اخلاقی و عذاب وجدان در شما شده و از نظر اخلاقی مسئولیت آور باشد. از دیگر سو، همین معیار؛ یعنی عدم انطباق با رفتار انسان معقول و پدر خوب خانواده، مسئولیت حقوقی را هم معین خواهد ساخت. بنابر این تعارضی میان مسئولیت حقوقی و اخلاقی وجود نخواهد داشت و نباید فوراً و منطقیاً از جابجایی معیارهای تشخیص تقصیر، از بین رفتن نقش

مسئولیت اخلاقی در ایجاد مسئولیت مدنی را نتیجه گرفت.

#### ۴. مبانی هستی‌شناختی تقصیرگرایی در پارادایم حق و عدالت

در بحث از مبنای مسئولیت مدنی، دست‌کم سه بازیگر اصلی وجود دارند که باید تأثیر تصویر هستی‌شناختی آنها بر پاسخ به پرسش محوری این پژوهش بررسی شود؛ سه بازیگری که نسبت‌شان با یکدیگر، نهایتاً مبنای هستی‌شناختی نظریه‌های گوناگون را مشخص می‌کند. این سه عبارت‌اند از تصویر هستی‌شناختی ما از انسان، طبیعت و خداوند. از میان این سه، بحث را با انسان آغاز می‌کنیم.

انگاره انسان آزاد و مختار، عموماً به‌عنوان مبنای هستی‌شناختی تقصیرگرایی معرفی شده است. افزون بر این، عموماً بر وجود رابطه استلزامی میان تقصیرگرایی و انگاره انسان دارای اراده آزاد و مختار هم تأکید می‌شود؛ اما از آنجا که به هنگام تقریر نظریه‌های تقصیرگرا، کمی در باب نسبت اختیار، آزادی، توان، آگاهی و اراده سخن گفتیم، برای دور ماندن از تکرار، بحث را صرفاً با استفاده از تعبیر اراده آزاد که منشأ اختیار است ادامه می‌دهیم. هدف مشخص ما در این بخش بررسی صحت چنین تلازمی و به‌طور کلی بررسی رابطه دقیق نگرش هستی‌شناختی ما در باب اراده آزاد و تقصیرگرایی خواهد بود.

آدمی از دیرباز و به‌طور شهودی خود را دارای اراده آزاد می‌یافته است. فی‌الجمله می‌توان گفت که اراده آزاد، به شرط وجود دو ویژگی معنا خواهد داشت: یکی منبعیت (Sourcehood) شخص برای یک رفتار مشخص و دیگری وجود ویژگی‌توانایی به‌گونه دیگر عمل کردن (ر.ک: O'Connor, 2018). این دو ویژگی نشانه‌های هستی‌شناختی وجود اراده آزاد هستند. تحقق این دو ویژگی، که خود به‌معنای تحقق اختیار برای یک شخص است، همان چیزی است که در حوزه اخلاق زمینه را برای ایجاد مسئولیت اخلاقی ایجاد می‌کند. اگر شخص خاصی عامل یک رفتار ناپسند بوده و در عین حال، توان به‌گونه دیگر عمل کردن در او بوده باشد، به لحاظ اخلاقی مسئول و شایسته سرزنش و ملامت خواهد بود.

یکی از گره‌گاه‌های بحث از مبنای مسئولیت مدنی و انگاره هستی‌شناختی اراده آزاد، به مسئولیت اخلاقی بازمی‌گردد. اجمالاً به این معنا که هر گاه مسئولیت حقوقی تقصیرگرایانه، مبتنی بر مسئولیت اخلاقی باشد، باید نتیجه گرفت انگاره اراده آزاد نقشی بنیادین ایفا می‌کند.

تقصیرگرایی، دست‌کم در برخی روایت‌هایش، به دلیل قائل شدن به نقشی پررنگ برای عنصر سرزنش‌پذیری و انطباق‌نوشیدن از آبخور مسئولیت اخلاقی، مستلزم تصدیق‌انگاره اراده آزاد است.

تقصیر را در معنایی که شامل سوء نیت عامل هست، در نظر بگیرید. در این شرایط، اساساً هنگامی می‌توان از سوء نیت سخن گفت که وجود یک خواست یا نیت بد یا خوب که منبع آن خود شخص باشد و نه شخص دیگری، تقدم نیت یا خواست بر عمل، توانی برای عمل بر طبق آن نیت و یا خلاف آن و بنابراین آزاد تلقی کردن او در عمل بر اساس آن سوء نیت، از پیش فرض گرفته شده باشد. برای مثال، زید اصلاً باید بتواند چیزی را بر خلاف خواست و نیت خداوند و یا اشخاص دیگر و یا قوانین طبیعت بخواهد و نیت کند. اگر چنین بود، او می‌توانست چیز سوئی نخواهد و نیت بدی نداشته باشد. حتی اگر داشت، می‌توانست بر اساس آن نیت سوء، عمل نکند و مرتکب فعل زیانبار نشود. بنابراین مستحق سرزنش و ملامت و بنابراین به لحاظ حقوقی مقصر و جبران خسارت بر ذمه او است.

و اما دو نکته. نخست در باب تفسیری احتمالی از تقصیر که بر اساس آن، مقصر کسی است که آگاهانه و عمداً مرتکب فعلی زیانبار باشد؛ فارغ از اینکه نیت او چه باشد. سوال این است که در این تفسیر از تقصیر، چه رابطه‌ای میان تقصیرگرایی و اراده آزاد هست. به‌طور مشخص، آیا بین‌الهلالین قرارداد نیک‌ی و بدی نیت، تأثیری بر رابطه استلزامی میان مبنای مسئولیت مدنی و بنیاد هستی - شناختی آن دارد یا خیر. در پاسخ باید گفت که خیر. در این شرایط، این امکان هست که راه مسئولیت اخلاقی و حقوقی از یکدیگر جدا شوند. یعنی یا شما «دوستی‌های خاله خرسه‌ای» را اخلاقی میدانید و یا خیر. اگر بدانید، راه مسئولیت اخلاقی و حقوقی از هم جدا شده است و اگر ندانید، همچنان بر همراهی آنها تأکید داشته‌اید. در شرایط همراهی که بحثی نیست و وجود رابطه استلزامی پابرجا است؛ چراکه شرایط رابطه مسئولیت اخلاقی و مدنی اصلاً دچار تغییر نشده است که به تبع آن رابطه تقصیرگرایی و انگاره اراده آزاد تغییر کند. اما در شرایط جدایی چه؟ به نظر می‌رسد که حتی در این شرایط هم، تغییری ایجاد نمی‌شود. چراکه فرض بر این است که عامل، عمداً زیانی را وارد کرده است؛ هرچند نیت خوبی داشته باشد. همین وجود عمد، تنها در صورتی می‌تواند معنا داشته باشد که انگاره یاد شده پذیرفته باشد.

دومین نکته به تفسیری از تقصیر برمی‌گردد که بر اساس آن، مقصر کسی است که رفتارش،

خلاف رفتار یک انسان معقول و یا پدر خوب خانواده است؛ فارغ از اینکه عمدی در کار او باشد یا خیر. باز هم سوال این است که آیا با کنار رفتن یا بین‌الهالین قراردادن تعمد، تغییری در نسبت تقصیر و انگاره اراده آزاد ایجاد نمی‌شود؟ یعنی همچنان تقصیرگرایی مستلزم انگاره انسان مختار است؟ در پاسخ می‌توان گفت که به دلیل انتقال توجه به رفتار و نه عامل، رابطه استلزامی گسسته خواهد شد. در حقیقت، انطباق یا عدم انطباق رفتاری با یک معیار نوعی، فی‌نفسه نه نافی اراده آزاد است و نه مستلزم آن. در یک وضعیت، عامل صرفاً به این دلیل که رفتاری خلاف معیارهای نوعی رفتار داشته است، می‌تواند مقصر به حساب آید؛ فارغ از اینکه عامل، امکان و توان پرهیز از چنین رفتاری را داشته است یا خیر. در وضعیت دوم، عامل صرفاً در شرایطی باید مقصر شناخته شود که علاوه بر رفتار بر خلاف معیارهای نوعی، توانی برای پرهیز از آن و عمل به‌گونه دیگر برای احراز شده باشد. هر دو وضعیت کاملاً با چنین تفسیر نوعی و مبتنی بر احراز تقصیر در رفتار از مفهوم تقصیر سازگارند. از این واقعیت می‌توان این نکته را برداشت کرد که چنین تفسیری از تقصیر به مثابه مبنای مسئولیت مدنی، به خودی خود مستلزم انگاره اراده آزاد نیست. در واقع در وضعیت دوم، علاوه بر گرایش به تفسیر نوعی تقصیر، نیازمند انگاره اراده آزاد هم هست و تقصیرگرایی را تلفیقی از این دو تلقی می‌کند. بنابراین و در مجموع می‌توان گفت تقصیرگرایی بر اساس تفسیر نوعی تقصیر، فی‌حدنفسه مستلزم اراده آزاد نیست. از این روی می‌توان نتیجه گرفت و گفت که می‌تواند نسبت به منازعات فلسفی در باب اراده آزاد و اختیار، علی‌السویه باشد.

تا آنجا که به حوزه فلسفه مسئولیت مدنی و مسئله مشخص این پژوهش مربوط می‌شود، بنیادین‌ترین مسئله در نسبت انسان و طبیعت، این است که آیا اساساً انسان موجودی طبیعی است یا خیر. اما این مسئله به خودی خود و به‌صورت مستقیم، تأثیری بر تعیین قاعده مسئولیت مدنی ندارد. آدمی مادی باشد یا مجرد، یا مقصر است و یا خیر. تقصیر، از اینکه یک جوهر مادی دارای سوء نیت است و یا یک جوهر مجرد است که چنین سوء نیتی دارد، تأثیرپذیر نیست. اما اگر انسان موجودی مادی و کاملاً طبیعی در نظر گرفته شود و از دیگر سو، قوانین طبیعت موجبیتی قلمداد شوند، ماجرا فرق می‌کند. در چنین شرایطی، مادی‌انگاری انسان، به‌واسطه آنکه او را تحت قوانین موجبیتی طبیعت می‌گنجاند، انگاره اراده آزاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بنابراین آنچه از پرسش‌های هستی‌شناختی در باب طبیعت، می‌تواند برای بحث از مبنای مسئولیت مدنی مهم باشد، مسئله گشودگی (Openness) و یا عدم موجبیت (Indeterminism)

است. این مسئله، به واسطه آنکه تأثیر مستقیمی بر آزادی اراده آدمی دارد، می‌تواند بر بحث ما تأثیرگذار باشد. فی‌الجمله می‌توان گفت که کنار هم قرار گرفتن انگاره موجبیت (Determinism) یا طبیعت‌چونان ماشین و طبیعی‌انگاری انسان، مجموعاً می‌توانند پاسخ به پرسش از مبنای مسئولیت مدنی را به شدت تحت تأثیر قرار دهند. چراکه هم‌آوازی این دو، می‌تواند به انکار اراده آزاد در آدمی و توهم‌انگاری آن منتهی شود.

اینکه پذیرش توأمان طبیعی‌انگاری انسان از یک سو و موجبیت قوانین طبیعت از دیگر سو، جایی برای باور به اراده آزاد باقی می‌گذارد یا خیر، از دیرپاترین مسائل فلسفی است. پاسخ‌ها متنوع‌اند. برخی پاسخ مثبت به این پرسش داده و این دو را سازگار می‌بینند. برخی نیز ناسازگاری را باور دارند و بر اساس این باور، اراده آزاد را منکر و آن را نوعی توهم و امری غیرواقعی می‌شمارند. ما در این تحقیق سر وارد شدن به منازعات فلسفی محض را نداریم. آنچه مد نظر ما است، رابطه این منازعات با مبنای مسئولیت مدنی است. از این رو، می‌توانیم گفت که تمامی روایت‌هایی از تقصیرگرایی که در بندهای پیشین آنها را مستلزم باور به اراده آزاد معرفی کردیم، از این اختلافات فلسفی متأثر خواهند بود. اما آنان که مقصر را عامل فعل زیانباری که فعلش مطابق استانداردهای مشخصی نیست تعبیر می‌کنند و پیوند مبنای مسئولیت مدنی با آزادی اراده را می‌گسلند، از تأثیرپذیری از نتایج این منازعات به دور خواهند ماند.

و اما بازیگر سوم: خداوند. بنیادی‌ترین پرسش در حوزه پرسش‌های فلسفی در باب خداوند این است که آیا اساساً خدایی وجود دارد یا خیر (برای آشنایی با بنیادهای الهیاتی دانش حقوق در شکل عام آن، ر.ک: Elul, 2014) مسئله ما هم این است که آیا تقصیرگرایی مستلزم خداباوری یا خدا ناباوری هست یا خیر. اولاً باید پاسخ داد که به مانند آنچه در باب طبیعت اشاره کردیم، به صورت مستقیم خیر. اما به صورت غیر مستقیم چه؟

نظریه‌هایی که در تفسیر و تعبیر تقصیر، قاعده مسئولیت مدنی را به مسئولیت اخلاقی گره می‌زنند، به جهت تهدیدی که از جانب مقولاتی چون تقدیر خداوند می‌تواند متوجه تصدیق اراده آزاد در عامل فعل زیانبار باشد، می‌توانند نسبت به خدا باوری تأثیرپذیر باشند. بدین معنا که بر اساس نگرش‌های تقدیرگرایانه که مبتنی بر باور به خداوند هستند، عامل واقعی همه آنچه به نحوی تخطی ناپذیر رخ می‌دهد خداوند است. بنابراین جایی برای اراده آزاد و معنا یافتن مفهوم مسئولیت وجود ندارد. بنابراین برای پذیرش تقصیرگرایی در این روایت‌ها، یا باید خدا باوری را کنار گذاشت.

و یا باید اختیارگرایی پیشه کرده و یا به نوعی موفق به سازگارسازی جبر و اختیار شد. در هر حال، نمی‌توان تقدیرگرا بود و مبنای مسئولیت مدنی را بر اساس چنین تلقی‌ای از تقصیر، مشخص کرد. پس چنانکه پیدا است، تقصیرگرایی در این شرایط، مستلزم خداباوری نیست. اما ناسازگار با آن هم نیست. یعنی مستلزم خداانا باوری هم نیست. حتی مستلزم اختیارگرایی هم نیست. تنها لازمه آن نفی تقدیرگرایی است. طبیعتاً خدا باوری هم مستلزم چنین پاسخی به مبنای مسئولیت مدنی نیست. چراکه گاه خدا باوری همراه با تقدیرگرایی شده و حتی با تقصیرگرایی در ناسازگاری می‌افتد. اما چنانکه اشاره شد، اصولاً با آن سازگار است.

اما نظریه‌هایی که نوعی بودن معیارهای رفتار خطا را بدون تصدیق و توجه به وجود اراده آزاد در عامل در نظر می‌گیرند و راه مسئولیت اخلاقی و مدنی را جدا دانسته و آزادی اراده عامل را لحاظ نمی‌کنند، می‌توانند حتی با تقدیرگرایی هم سازگار باشند. در این شرایط هم تقصیرگرایی مستلزم خدا باوری نیست. مستلزم خداانا باوری هم نیست. یعنی به راحتی این امکان وجود دارد که کسی خدا باور نباشد و در عین حال مبنای مسئولیت مدنی را تقصیر با این تعبیر و تفسیر معرفی کند. چنین تفسیری، تقصیرگرایی نسبت به اختیارگرایی و تقدیرگرایی نیز بلا اقتضاء است.

## ۵. مبانی معرفت‌شناختی تقصیرگرایی در پارادایم حق و عدالت

«جبران خسارت بر ذمه عامل مقصر فعل زیانبار است». آنچه در این بخش مد نظر است، مبانی یا لوازم معرفت‌شناختی پذیرش چنین حکمی است. آیا اساساً این گزاره را می‌توان بیانگر یک حقیقت حقوقی قلمداد کرد؛ به دیگر سخن، چنین گزاره‌ای اساساً یک گزاره معرفت‌بخش (به معنای حقوقی کلمه) هست یا خیر؟ در این میان، آیا تغییر مبنای معرفت‌شناختی، تأثیری در تغییر نظریه‌ها خواهد داشت یا خیر؟ به بیان دیگر، تفاسیر گوناگون تقصیرگرایی، دارای مبانی یا لوازم معرفت‌شناختی خاصی هستند یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، آن مبانی کدام‌اند؟

برای شروع در نظر بگیرید که مقصود از حقیقت حقوقی (ر.ک: Dore, 2007)، یک گزاره حقوقی صادق است. بنابراین، به شرط آنکه گزاره بدست دهنده قاعده مسئولیت مدنی، از این پس گ، صادق باشد، می‌توانیم از یافتن یک حقیقت حقوقی سخن بگوییم و اگر این گزاره در قامت یک باور صادق موجه حقوقی دربیاید، می‌توانیم از یک معرفت حقوقی سخن در میان آوریم. نکته‌ای که در همینجا باید آن به آن اشاره شود این است که ممکن است اساساً چیزی به نام

حقیقت حقوقی در کار نباشد. بدین معنا که گزاره‌های حقوقی، اصلاً ارزش صدق (Truth-Value) نداشته باشند. گزاره‌هایی که ارزش صدق ندارند، به دلیل آنکه چیزی به نام سازنده صدق (Truth-Maker) ندارند، اصلاً نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند؛ صدق و کذب پذیر نیستند. بنابراین تا اینجای کار می‌توان دست کم دو موضع را از یکدیگر جدا ساخت. گام ۱ می‌تواند صادق یا کاذب باشد و گام ۱ نتواند صادق یا کاذب باشد. در مورد هر کدام از این دو موضع، مسائلی وجود دارد از این پس به ترتیب به آنها خواهیم پرداخت. از موضع اول می‌توان با عنوان شناخت‌گرایی و از موضع دوم با عنوان ناشناخت‌گرایی بحث کرد.

نظریه‌های شناخت‌گرایی که تقصیر را مبنای مسئولیت مدنی معرفی می‌کنند، همگی در پارادایم حق و عدالت قرار می‌گیرند. حال باید دید که هر کدام از این نظریه‌ها، از کدام آبشخورهای معرفت‌شناختی نوشیده‌اند و کدام انگاره‌های معرفتی را پذیرفته‌اند. بحث را با نخستین تفسیر از تقصیرگرایی آغاز کنیم. تفسیری که بر اساس آن، مقصر عاملی است که از سر سوء نیت و با علم و آگاهی، مرتکب فعلی زیانبار شده است. هنگامی که کسی چنین تفسیری از گام ۱ به عمل می‌آورد، مشروط به اینکه انحصارگرا بوده و به دیگر سخن، منحصراً در صورت احراز چنین شرایطی در فهم مفهوم تقصیر، تقصیر را به‌عنوان مبنای مسئولیت مدنی معرفی کرده باشد و از دیگر سو، این قاعده را کاملاً و در هر شرایطی به لحاظ معرفت‌بخشی به قاضی کارآمد بداند، عملاً پایبندی خود به ایده معرفت‌شناختی رئالیسم خام را پذیرفته است.

دقت داشته باشیم که در چنین تحلیلی، تحقق شروط انحصارگرایی و کارآمدی نظری، بسیار مهم و حیاتی‌اند. عدم تحقق هریک از دو، می‌تواند تلازم تقصیرگرایی و رئالیسم خام را خدشه دار کند. به‌طور مشخص، اگر کسی به گام ۱ باور داشته باشد اما آن را نه به جهت کارآمدی نظری که بر اساس توفیق عملی آن پذیرفته باشد، به‌هیچ‌عنوان بر صدق آن تأکید و اذعان نکرده است. یا در مورد شرط انحصارگرایی، چنانچه تقصیر به‌عنوان شرط مسئولیت مدنی، صرفاً در شرایط امکان احراز سوء نیت عامل و... پذیرفته باشد و نه در هر شرایطی، تلازمی میان رئالیسم خام و تقصیرگرایی وجود نخواهد داشت. پس تقصیرگرایی در این معنا و به‌نگام توأمان شدن با انحصارگرایی و تأکید بر کارآمدی نظری - یعنی در موضع شناخت‌گرایانه - مستلزم رئالیسم است؛ و نه در تمامی روایت‌ها.

اما اگر وارونه به ماجرا بنگریم و این پرسش را مطرح کنیم که آیا اگر یک مکتب فکری، به



لحاظ معرفت‌شناختی قائل به رئالیسم خام باشد، الزاماً باید در حوزه مسئولیت مدنی تقصیرگرا باشد؟ در پاسخ باید گفت که خیر. ممکن است کسی رئالیست باشد اما به با تکیه بر تفکیک فلسفی مقام ثبوت و اثبات، علم به چیزها آنچنان که هستند را صرفاً به خداوند و یا انسان‌هایی ویژه و برگزیده نسبت دهد و در ماسوی الله به محدودیت معرفت قائل باشد. براین اساس می‌تواند به دلیل وجود محدودیت‌هایی در معرفت انسانی در شرایط مختلف، انحصارگرایی و یا کارآمدی نظری را منکر شده و بدین ترتیب مبنایی دیگر برای قاعده مسئولیت مدنی بدست دهد.

دیگر جنبه معرفت‌شناختی این نظریه به نگاهش به مسئله عینیت برمی‌گردد. احتمالاً بزرگ‌ترین چالش ایده تقصیر در عامل، به مسئله عینیت معرفت‌شناختی - در مقام توجیه - برمی‌گردد (see: Stavropoulos, 1996) قاضی اساساً دارای منظر سوم شخص است. بنابراین حتی آنچه به لحاظ اخلاقی برای او مسئولیت آور است، رسیدن به معرفت حقوقی و سپس صدور حکم بر اساس همین منظر است. قاضی فاقد چیزی است در اصطلاح فلسفی به آن علم مطلق یا «چشم انداز خداگون» (Gods Point of View) گفته می‌شود. در واقع از آنجا که یقین قاضی - نسبت او به حکم حقوقی و همان موجه بودن آن - تا حدود زیادی وابسته به صدق گزاره است، دسترسی او به سازنده صدق گزاره عاملی است تعیین‌کننده. کدام قاعده مشخصی وجود دارد که قاضی را در راه بردن به نیت عامل یاری کند؟ آنچه می‌تواند در دسترس او باشد، عقل شخص و یا جمعی، تجربه فردی و یا جمعی باشد. هیچ‌کدام از این دو چنین قاعده‌ای را در اختیار او نخواهند گذاشت.

دقت داریم که امکان توقیف حکم هم در اینجا بی‌معنا است. توقیف حکم در حوزه اخلاق می‌تواند معنا داشته باشد. چه بسا توقیف حکم در چنین شرایط برای هر داور و ناظری، فضیلت هم به شمار آید. اما در حوزه حقوق، توقیف حکم بی‌معنا است. خصوصاً در حوزه مسئولیت مدنی که پای یک زیان محقق و رخ داده در میان است. توقیف حکم در چنین شرایطی عملاً به معنای حکم به تحمل خسارت توسط زیان‌دیده است. بنابراین توقیف حکم به معنای ورود به وضعیتی تناقض آمیز است. چراکه عملاً با عدالت به عنوان هدف ذاتی دانش حقوق در تعارض است. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل فلسفی چرخش به سمت تعبیر مفهوم تقصیر در حوزه عمل، همین نکته باشد.

حرکت به سوی نوعی سازی معیار تشخیص تقصیر را دو گونه می‌توان تحلیل کرد. بر اساس یک تحلیل، چنین حرکتی را می‌توان محصول محدودیت‌های عملی معرفت تلقی کرد؛ بدین معنا که

چون در عمل دسترسی به ذهنیت عامل همواره میسر نیست، تقصیر باید به گونه‌ای نوعی تعبیر می‌شود. فارغ از اینکه خطای عامل عمدی است و یا غیر عمدی و از سر بی احتیاطی. اما گاهی، محدودیت‌ها عملی نیستند و مدعا این است که آدمی را علی‌الاصول امکان دسترسی به معرفت یقینی به ما فی الضمیر دیگری نیست. پس حرکت یاد شده یا به این دلیل است که اصلاً دسترسی معرفتی ممکن نیست و یا به این دلیل که عملاً چنین هدفی میسر نیست.

در حالت اول، عملاً از مرزهای رئالیسم خام فراروی انجام شده است و در دومی، همچنان رئالیسم خام می‌تواند پذیرفته باشد. حال باید دید که نظریه‌هایی مانند پدر خوب خانواده و انسان معقول، اساساً با کدامیک از این دو تحلیل سازگاری دارند. اگر پاسخ فراروی از مرزهای رئالیسم خام باشد، این فراروی به سمت ناواقع‌گرایی و ناشناخت‌گرایی است و یا رئالیسم انتقادی؟ بحث را با نظر به نسبت رئالیسم خام و نوعی‌سازی معیار تقصیر آغاز می‌کنیم. فی‌الجمله می‌توان گفت که نوعی‌سازی مستلزم رئالیسم هست اما تلازمی با انکار رئالیسم خام ندارد. به سخن پیراسته‌تر، نسبت به خام یا انتقادی بودن رئالیسم علی‌السویه است. هم با پذیرش رئالیسم خام معرفتی به علاوه اذعان به محدودیت‌های معرفت می‌توان دست به نوعی‌سازی زد و هم با پذیرش رئالیسم انتقادی. اما نوعی‌سازی با ناواقع‌گرایی سازگار نیست. چراکه در هر حال، فقط معیار تشخیص و شناخت تفاوت کرده است و اصل آن زیر سوال نرفته است.

البته ممکن است که گمان آن رود که توسل به معیارهای اجتماعی؛ مانند پدر خوب و یا انسان معقول، معنایی جز دوری از واقعیت و صدق نداشته باشد. این به معنای فراروی از مرزهای شناخت‌گرایی است. اما این نتیجه‌گیری تا حدودی عجولانه است. برای نتیجه‌گیری دقیق‌تر، باید دید که تعبیر خوب و معقول، در این دو تفسیر از تقصیر چگونه باید فهمیده شوند. اگر این دو، نهایتاً پای در واقعیت داشته باشند، آن نتیجه‌گیری عجولانه اشتباه خواهد بود. بنابراین، تصمیم‌گیری در این زمینه، بستگی دارد به اینکه خوب و معقول در کجا ریشه داشته باشند. خوب می‌تواند ریشه در فرمان الهی، قرارداد اجتماعی، عقل، احساس و عاطفه، ندای درون و وجدان و حتی فایده و سود جمعی داشته باشد (ر.ک: هولمز، ۱۳۸۵). چنین مؤلفه‌هایی می‌توانند معنای معقولیت را هم تعیین ببخشند. به ویژه سه مؤلفه عقل جمعی و فردی، تجربه جمعی و فردی و یا حتی وحی و فرمان الهی. در هر حال، سرنوشت بحث باز بسته به این است که این مؤلفه‌ها، مبتنی بر واقعیت هستند یا خیر.

انتخاب برخی از اینها؛ مانند عاطفه و... آشکارا به معنای ورود به مرزهای ناشناخت‌گرایی و بی‌معناسازی صدق و انتخاب برخی دیگر مانند تجربه و عقل آشکارا به معنای باقی ماندن در سرزمین شناخت‌گرایی خواهد بود. برخی مانند فرمان الهی نیز بستگی دارد که نسبت فرمان الهی با واقعیت چگونه تحلیل شود. نهایتاً می‌توان نتیجه گرفت که تفسیر نوعی از تقصیر، به خودی خود مستلزم شناخت‌گرایی یا ناشناخت‌گرایی نیست. اما حضور آن در پارادایم حق و عدالت، با توجه به اینکه ملاک صدق را به گونه‌ای باز بسته به تحقق هدف ذاتی مسئولیت مدنی؛ یعنی عدالت، می‌سازد، مستلزم شناخت‌گرایی است.

## نتیجه

به دلیل به درازا کشیدن مقاله، در این بخش به هیچ‌عنوان قصد خلاصه‌کردن مقاله و یا مرور آنچه گفتیم را نداریم. تنها به یک نکته در مقام برآیند و نتیجه گفته‌هایم اشاره می‌کنیم. پرسش اصلی ما در این مقاله این بود که آیا اصلاً چیزی به نام مبنای هستی‌شناختی/معرفت‌شناختی خاص تقصیرگرایی وجود دارد؟ چرا که به راحتی تصورپذیر است که یک مبنای هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی خاص، مثلاً در باب هستی انسان مثل اختیار یا اراده آزاد، با مسئولیت محض و فارغ از تقصیر هم سازگاری داشته باشد و بدین دلیل، مبنای عام محسوب شود. آیا اساساً امکان بقا بر تقصیرگرایی، هر چند با تفسیری متفاوت و در عین حال با حفظ برخی ویژگی‌های ذاتی این مفهوم، با فرض انکار اختیار و یا اراده آزاد وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد باید نتیجه گرفت که به طور مشخص برای نمونه، در همین مثال اختیار، هیچ رابطه منطقی و تلازم عقلانی‌ای میان انگاره هستی‌شناختی انسان مختار یا اراده آزاد و آن مبنای حقوقی وجود ندارد. و بدین ترتیب دانش حقوق مستقل از بحث‌های فلسفی می‌تواند کار خود را ادامه دهد و دست‌کم از این جهت، از اختلافات فلسفی تأثیرپذیر نباشد. نتیجه تحلیل‌ها و کندوکاو ما در روایت‌های گوناگون تقصیرگرایی در پارادایم حق و عدالت این بود که در این زمینه نمی‌توان حکم کلی یا واحدی صادر کرد. گاه انتخاب‌های حقوق‌دان در زمینه مبنا یا قاعده مسئولیت مدنی، وابستگی اساسی به مناقشات و دسته‌بندی‌های فلسفی دارد و از این روی، بدون لحاظ دگرگونی‌ها و تحولات مباحث فلسفی، این انتخاب‌ها و مواضع استحکام فلسفی چندانی نخواهند نداشت. گاهی هم چنین نیست و با تفسیر خاصی از تقصیر و همراه کردنش با برخی انگاره‌ها، می‌شود دست‌کم به صورت مستقیم، میان این دو فاصله انداخت.

## منابع

۱. بادینی، حسن؛ فلسفه مسئولیت مدنی؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴.
۲. حکمت‌نیا، محمود؛ «مسئولیت مدنی در قرآن»، فقه و حقوق؛ ش ۱۵، ۱۳۸۶، ص ۳۸-۷.
۳. صانعی دره‌بیدی، منوچهر؛ فلسفه حقوق کانت؛ تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۹۵.
۴. کاتوزیان، ناصر؛ مسئولیت مدنی: الزام‌های خارج از قرارداد؛ ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.
۵. هولمز، رابرت؛ مبانی فلسفه اخلاق؛ ترجمه مسعود علیا؛ تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۵.
6. Cooke, j.: 2009. **Law of Tort**, 9th edition, Pearson.
7. Starvopoulos, L.: 1996. **Objectivity in Law**, CLARENDON PRESS.
8. Dore, I.: 2007. **The epistemological foundation of law**, Carolina: Academic Press.
9. Elliot, C. & Quinn, F.: 2017. **Tort Law**, Pearson, 11TH edition.
10. Gardner, J.: 2017. "The Negligence Standard: Political Not Metaphysical", **The modern law review**, vol. 80, no. 1.
11. Huntington, C.: 1980. **Legal Philosophy from Plato to Hegel**, The John Hopkins University Press.
12. Coleman, J.: 2015. "Theories of the Common Law of Torts", **Stanford Online Encyclopedia of Philosophy**.
13. Owen, D.: 1995. **Philosophical Foundations of Fault in Tort Law**, OXFORD UNIVERSITY PRESS.
14. O'Connor, T.: 2018. "Free Will", **Stanford Online Encyclopedia of Philosophy**.

15. Honore, A. & Gardner, J.: 2001. "Causation in the law", **Stanford Online Encyclopedia of Philosophy**.
16. Conry, E. & Beck-Dudley, C.: 1993. "Meta-Jurisprudence: the epistemology of law", **American Business Law Journal**, Vol. 33.
17. Gardner, J.: 2014. "What Is Tort Law?", In: **Philosophical Foundations Of The Law Of Torts**, OXFORD UNIVERSITY PRESS.
18. Ripstein, A.: 2014, "Philosophy of Tort Law", in: **Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law**.
19. Ellul, J.: 1969. **Theological Foundations of Law**, DOUBLEDAY AND COMPANY.
20. Beever, A.: 2007. **Rediscovering the Law of Negligence**, HART PUBLISHING.
21. Kramer, M.: 2007. **Objectivity and the Rule of Law**, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS.
22. Giliker, B.: 2010. **Vicarious Liability in Tort: A Comparative Perspective**, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS.
23. Chapman, B.: 2001. "Pluralism In Tort and Accident Law: Towards A Reasonable Accommodation", In: **Philosophy And The Law Of Torts**, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS.
24. Sharvell, S.: 2004. **Foundations of Economic Analysis of Law**, Harvard University Press.